

زوم

گزارش یک طلبه مدرسه مروی تهران که سفر تبلیغی ماه رمضان را در سیستان و بلوچستان سپری کرده است

۱۴۰۰ کیلومتر به عشق مردم زابل

مهارتی، برگزاری کلاس‌های مهارتی، معرفی و اعتقادی، آماده‌سازی و پخش سفره افطاری ساده، حضور در مدارس، برگزاری مراسم شب‌های قدر و مسابقات ورزشی از جمله فعالیت‌های من در ماه مبارک رمضان امسال بود. در این سفرهای تبلیغی با تجربه‌های تلخ و شیرین زیادی روبه‌رو می‌شویم. آنچه در ادامه خواهید خواند، بخش کوچکی از این تجربه‌هاست که در کنار مردم عزیز و دوست‌داشتنی روستای ورمال شهرستان زابل پدید آمده است.

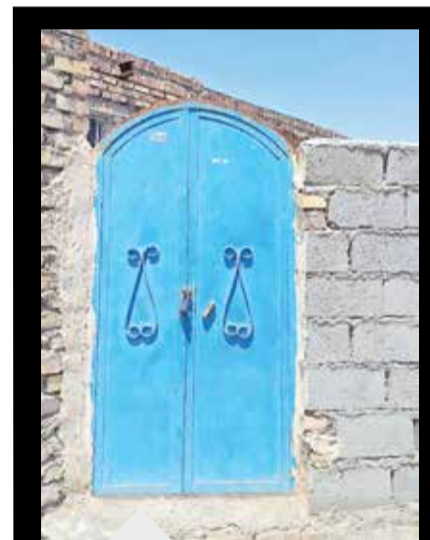
محمدجواد حاجی‌میرزایی هشتم طلبه پایه ۵ حوزه علمیه مروی تهران و اهل تهران. من به همراه تعداد دیگری از دوستان از سال ۹۹ در ایام خاص تبلیغی در شهرستان زابل در شمال استان سیستان و بلوچستان مشغول به امر تبلیغ می‌شویم. به‌طور مشخص‌تر و واضح‌تر اینکه دو سال واندی است به صورت متمرکز و پیوسته در ایام محرم، فاطمیه، ماه مبارک رمضان به روستای کم‌برخوردار ورمال واقع در جنوب‌غربی شهرستان زابل می‌روم. اجرای سرود و بازی‌های



تنها نانوایی روستا که از روستاهای دیگر برای تهیه نان به آنجا می‌آیند. ساعت کاری‌اش از ۹ صبح تا ۱۲ و از ۲ ظهر تا ۶ بعد از ظهر است. صف سمت راست متعلق به چندتایی‌ها و صف سمت چپ متعلق به یک دانه‌ای‌هاست. کیفیت نان‌هایش مرغوب است. جلوی نانوائی به نوعی محل تجمع اهالی است. مشغول صحبت و گفت‌وگو با یکدیگرند تا نوبت‌شان شود و نان بگیرند. حسین نانوای اهالی روستا است که هرشب به مسجد می‌آید. حالا زحمت قسمتی از افطاری ساده به دوش اوست.



روی تابلوی سبز رنگ، سفیدی و زردی به چشم می‌زند. عبارت را با خط زیبایی نستعلیق نوشته‌اند؛ واحد مقاومت بسیج شهید عبدی ورمال. شهید عبدی اولین شهید روستاست که اتفاقاً از دانش‌آموزان همین مدرسه نیز است. پرچم ایران به میله آهنی بالای تابلو تکیه داده است و در حال خوش رقصی در فضای آسمانی کشوری است که استقلال، ثبات، آرامش و امنیتش را مدیون به قرمزی خودش است؛ قرمزی خون شهید عبدی.



این در قفل می‌شود وقتی عبور و مرور نباشد. طلبه‌های تهرانی در زمان سفر تبلیغی‌اش به زابل بازش می‌کنند. بازش می‌کند تا نقش اصلی‌اش را ایفا کند. دو حالت دارد؛ یا بسته است و خالی از حضور روحانی یا باز است و محل حضور مردم. معنایش برای اهالی روستای ورمال دومی است. باز می‌شود تا محل حضور بزرگ‌ترها، کلاس برای کوچک‌ترها، راهنمایی نوجوان‌ها و خیلی دیگر از برنامه‌ها باشد. در قفل با کلید حضور طلبه باز می‌شود.



بعد از اینکه اعلام کردیم قصد پخش افطاری در روستا را داریم و شماره حسابی هم برای این کار اعلام کردیم سیل محبت دوستانی که علاقه‌مند به مشارکت در کار بودند نازل شد. حساب بانکی هم با مدد خیرین بهبود نسبی پیدا کرد و ما سعی کردیم افطاری را از خیلی ساده به افطاری مقداری ساده تغییر بدهیم. حالا ترکیب افطاری روستا از پنیر و نان و چای به عدسی و خرما و نان تغییر کرد.



پرچم ایران به میله آهنی بالای تابلو تکیه داده است و در حال خوش رقصی در فضای آسمانی کشوری است که استقلال، ثبات، آرامش و امنیتش را مدیون به قرمزی خودش است؛ قرمزی خون شهید عبدی



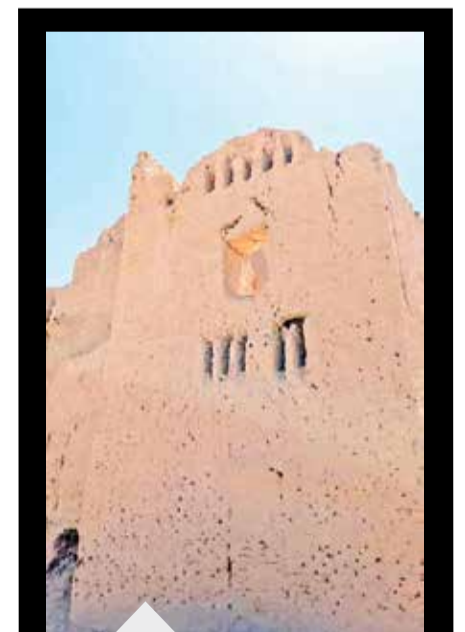
آشپزخانه روستا که نیمه پایینی‌اش همچنان گچ و خاک شده و رنگش نکردند میزبان حضور دو نفر از پر جنب و جوش‌ترین و بانگیزه‌ترین بچه‌های روستا است. رضا و مهدی که جمعی از موهایی‌شان توسط ناظم مدرسه فیچی شده حالا با سپردن مسئولیت، تمام توان و انرژی خود را صرف انجام کار می‌کنند. دیگر از آن همه جوشش و هیجان خبری نیست. مشغول به آماده‌سازی سفره افطاری‌اند.



بنا بر عرف محلی به او شوتی می‌گویند. من که حالا در ورودی راه آهن زابل به دنبال یک تاکسی هستم و خیلی هم اصرار دارم زود برسم نصیب شده. اسمش احسان است و ساکن زاهدان؛ یک رخس سفید پارس به تاریخ ۹۷ زیر پایش بود. انتهای ماشین را بالا آورده بود تا نشان دهد قبل از شماره پلاک از کدام منطقه است. اینکه انتهایش بالا بود نشان از این داشت که از خطه سیستان و بلوچستان است. معمولاً شروع سرعت از ۱۲۰ بود به بالا، این را وقتی متوجه شدم که دائماً به صفحه کیلومتر نگاه می‌کردم.



نخل خرما در محیطی که حالا خبری از آب نیست نشانگر مرگ منطقه است. همه گمان می‌کنند اساس زندگی به آب است و اگر آب نباشد دیگر نمی‌توان حیات را معنا کرد. در عکس که دقیق شویم متوجه رگه‌های سبز در میانه نخل خشک می‌شویم که این نشان از آن دارد که هنوز زود است خبر مرگ منطقه را اعلام کنیم و هنوز امید هست.



وارد ارگ قدیمی روستا شدم. آهسته قدم برمی‌داشتم. هم قدیمی بود و هم منحنی شکل؛ نمی‌شد محکم روی آن قدم برداشتم. یکی از اهالی به عنوان راوی داخل آمد. از رسم و رسوم و آیینی که باعث شده این قلعه تا الان سر پا بماند حرف زدیم. راوی در میانه کلامش نکته جالبی را ذکر کرد و گفت که ما هر سال به یاد اموات و کسانی که در این قلعه زندگی کرده‌اند دور هم جمع می‌شویم و به یادشان عزاداری می‌کنیم. این خرابه به نوعی هویت ما و میراث گذشتگان ما است.